

آیا اپرای توراندوت پوچینی (Turandot, Puccini) بر اساس کوشک سرخ هفت پیکر نظامی ست؟

در سال ۱۹۲۴ موسیقیدان بزرگ ایتالیایی پوچینی (Puccini) قبل از نوشتن آخرین نوت‌های اپرای توراندوت از دنیا رفت. از سال ۱۹۲۶، یعنی در طول شصت و پنج سال اخیر توراندوت پوچینی هر سال روی صحنه معروفترین اپراهای دنیا آمده است. در فصل اپرایی ۱۹۸۷ در شهر نیویورک، دو سالن اپرای یعنی The City of New York Opera House و Metropolitan Opera توراندوت را روی صحنه آوردند و تمام بلیط‌هایشان فروش رفت. اجرای این اپرا در سال ۱۹۸۷ در Metropolitan Opera که توسط فرانکو زفیرلی (Franco Zeffirelli) تهیه شده بود سیل مقالات مختلف را به نشریات دنیا سرازیر کرد. زفیرلی که یک کارگردان معروف ایتالیایی ست بطور غریزی و طبیعی به متن (Libretto) توراندوت نفوذ کرده بود و دکور و لباسهای پر زرق و برقی تهیه کرده بود که بسیار به اصل داستان نزدیک بود. اصل داستان توراندوت برخلاف تصور اکثر دستداران اپرا که فکر می‌کنند از خاور دور است، در واقع از خاورمیانه است. چون در اپرای پوچینی توراندوت یک شاهزاده خانم چینی ست و داستان در چین اتفاق می‌افتد و در موسیقی این اپرا نیز بعضی نواهای چینی هست، اغلب قبول کرده‌اند که اصل این داستان از خاور دور است. ولی به احتمال قوی این داستان از ایران است و بر مبنای کوشک سرخ در هفت پیکر نظامی ست. البته ساده‌تر آن است که شباهتهای این دورا با هم نشان دهیم تا این که بخواهیم ثابت کنیم یکی از دیگری اقتباس شده است و یا انتقال داستان از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر را نشان

دهیم.

متن (Libretto) این اپرا مربوط است به قرن هجدهم میلادی و بر اساس نمایشنامه‌ای است به قلم کارلو گوتزی (Carlo Gozzi) به نام توراندوت.^۱ تا اواسط قرن هجدهم یک نوع تئاتر کمدی بداهه پردازی بنام کمدیا دل آرتسه (Commedia dell'Arte) بر صحنه تئاترهای ایتالیا حکومت می‌کرد. در ضمن، شباهتهای زیادی هم بین این نوع کمدی ایتالیایی و روحوضی ایرانی هست، مثلاً در کاراکترهای مشخصی مثل حاجی، سیاه دلچک، تروفالدینو، پانتالونه، بریگلا، تارتالیا، و در روش اجرا و در این که هر دوی این سبکهای تئاتری بدون سناریوست. در اواسط قرن هجدهم میلادی، گولدونی (Goldoni) و کیاری (Chiari)، دو شخصیت معروف در فورم تئاتری، نفوذ زیادی پیدا کردند. یک قسمت از برنامه این فورمیستها از بین بردن Commedia dell'Arte بیگناه بود. مدافع سرسخت این تئاتر واقعاً فی البداهه و مردمی شخصی بود به نام کارلو گوتزی (Count Carlo Gozzi - 1720-1806) یک آریستوکرات و نمایشنامه‌نویس ونیزی (Venice) که میل داشت تازگی و هیجان افسانه‌های شرقی را به این فرم تئاتری رو به زوال اضافه کند. او موفق شد بین داستانها و افسانه‌های خاور نزدیک و کاراکترهای کمدیا دل آرتسه هماهنگی کاملی ایجاد کند. موفقیت نمایشنامه L'Amore delle Tre Melarance (عشق سه نارنج - ۱۷۶۱)، که اقتباس از یکی از داستانهای هزارویک شب بود، نشان داد که استفاده از این نوع نمایشنامه‌ها نه تنها می‌تواند سبک فی البداهه کمدی ایتالیایی را حفظ کرده تماشاچیان را با چیزهای تازه سرگرم کند، بلکه می‌تواند در لباس تشبیه و از طریق تراژدی یا طنز کاراکترهای معمولی محتوی درسهای اخلاقی هم باشد.^۲ به این ترتیب، گوتزی با نوشتن یک سری نمایشنامه کم کم جنبه‌های روحوضی را حذف نمود و به جنبه‌های دراماتیک اضافه کرد. او نقش کاراکترهای اصلی را بطور کامل نوشت و قسمت زیادی از دیالوگ را روی کاغذ آورد، افسانه‌ها و کمدی را با هم تلفیق کرد و بصورت طنز ادبی درآورد، البته بدون این که طبیعت کاراکترهای شناخته شده را از بین ببرد. بقول خود گوتزی، او «دست دوستان قدیمی مان یعنی تروفالدینو، تارتالیا، بریگلا، پانتالونه، و اسمرالدینا را گرفت و آنها را وارد داستانهای شرقی کرد.»^۳ در اثر همین اختلاط، ما امروز هم تروفالدینو، پانتالونه و اسمرالدینا را در اپرای پروکوفیف (Sergei Prokofiev) به نام «عشق سه نارنج» (۱۹۲۱) می‌بینیم.

یکی از مهمترین داستانهای گوتزی توراندوت است که به مقدار زیادی مانع سقوط

کم‌دیا دل‌آرته شد و بعدها هم اثر عمیقی روی شعرای رومانتیک اروپایی مثل شیلر (Schiller) و گوته (Goethe) و اپرانویسهای معروفی مانند بوسونی (Busoni) و پوچینی گذاشت. بنظر می‌آید که داستان توراندوت اقتباسی باشد از کوشک سرخ در هفت پیکر نظامی گنجوی و نام توراندوت نیز از نام توراندخت گرفته شده باشد.^۴

بهرام گور کاخ هفت گنبدی ساخته بود برای هفت شاهزاده خانم از هفت گوشه جهان و هر روز هفته به دیداریکی از آنها می‌رفت.

این شاهزاده خانمها و کاخهایشان سمبلی هستند از هفت فلک، هفت اقلیم، هفت رنگ رنگین کمان و هفت روز هفته. این کاخها هم همگی گنبدی هستند و ساختمان افلاک را نشان می‌دهند.

طرز حرکت بهرام گور و دیدار او با هر شاهزاده خانم مسیریست سمبلیک بین سیاهی، یا شکوه و جلال مخفی‌خدایی و سفیدی بمعنی پاکی و وحدت. در هر کدام از این کوشها یک شاهزاده خانم از بهرام استقبال می‌کند. هر روز بهرام لباسی به رنگ سمبلیک آن روز می‌پوشد که بر مبنای نور آن سیاره است. رنگها و تزینات کوشکها، رنگهای لباسها و رنگ جواهرات بهرام و شاهزاده خانمها به بیننده لذت بصری می‌دهند. موسیقی متن به گوش خوشایند است، بوی عطرها و عود حس شامه را نوازش می‌دهند. شرابهای ملایم و غذاهای مطبوع ذائقه را تحریک می‌کنند و پارچه‌های مخمل و ابریشم نرم باعث لذت حس لامسه هستند. تمام این عوامل محرکهایی هستند که روی حواس اثر می‌گذارند. بالاخره در آخر روز که تمام حسهای بهرام تحریک شد از میزبانان می‌خواهد که برایش داستانی بگویند تا حس تخیلش نیز بحرکت دربیاید. روز سه شنبه بهرام به دیداریک شاهزاده خانم اسلاو در کوشک سرخ می‌رود. روز سه شنبه، مخصوص مریخ و تحت نفوذ این سیاره است و روزیست بسیار برازنده پادشاه.

روزی از روزهای دی ماهی	چون شب تیرمه به کوتاهی
از دگر روز هفته آن به بود	ناف هفته مگر سه شنبه بود
روز بهرام و رنگ بهرامی	شاه با هر دو کرده همنامی
سرخ در سرخ زیوری بر ساخت	صبحگه سوی سرخ گنبد تاخت
بانوی سرخ روی سقلابی	آن به رنگ آتشی به لطف آبی ^۵

دختر پادشاه اسلاوها در انتظار بهرام است. لباس قرمز به تن کرده، موهایش رنگ آتش است و پوستش سفیدتر از برف. نگینهای یاقوت روی تاجش برق می‌زنند، ولی قرمزتر از آن یاقوتها لبان اوست. در داخل کوشک همه چیز سرخ است، گلها، شرابها،

آیا برای توراندوت پوچینی بر اساس کوشک سرخ ...

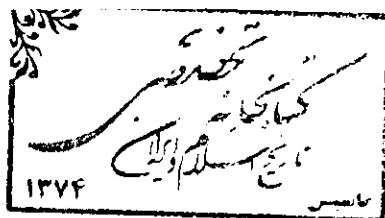
فرشها و مخده‌هایی که بهرام گور و شاهزاده خانم اسلاو روز خود را روی آنها به استراحت و بیخبری می گذرانند. بالاخره آفتاب شروع می کند به غروب کردن و به دامن آسمان هم آتش می زند. رنگ آسمان که بنفش شد، شاه درخواست یک داستان می کند.

شاهزاده خانم با لبخندی داستانش را شروع می کند:

ای پادشاه، در زمانهای قدیم در یکی از بلاد روسیه شاهزاده خانمی زندگی می کرد که در زیبایی مثل و مانند نداشت. زیبایی او آن قدر بود که در تمام مملکت مردی نبود که عاشقش نباشد. این شاهزاده خانم روس از هر مردی عالمتر بود و در هنرها هم نظیر نداشت. او حاضر نبود با هیچ کس ازدواج کند مگر با خواستگاری که بتواند از حمله شمشیرزنان وی که در سر راه قصر او بر بالای یک کوه گمارده شده بودند، جان سالم به دربرد. بعلاوه این خواستگار باید قفل و زنجیرهای در قلعه را باز کند تا بتواند وارد شود. شاهزاده خانم تابلوی زیبایی از صورت خودش کشیده بود و روی آن شعری نوشته بود به این مضمون که فقط حاضر است با زیباترین و قویترین مردی ازدواج کند که بتواند به چهار معمای او پاسخ بگوید. سر آنهایی هم که در راه رسیدن به قلعه کشته شده بودند روی دروازه شهر برای دیدن همه آویزان شده بود.

یک شاهزاده جوان و زیبا عاشق تصویر شاهزاده خانم شد و در بیابان، پیر دنیا دیده‌ای به او یاد داد چطور از شمشیرها فرار کند و چطور در قصر را باز کند و جواب چهار معمایی را هم که شاهزاده خانم در حضور شاه از او می پرسید به او یاد داد. به این ترتیب شاهزاده می توانست معماها را حل کند و هدایای مناسبی هم در جواب هدایای شاهزاده خانم داشته باشد. عاقبت چون این شاهزاده هیچ عیبی نداشت، شاهزاده خانم قبول کرد با او ازدواج کند.

گوتزی که مستقیماً نمایش خود را برای صحنه می نوشت، قسمت اول داستان نظامی یعنی راه سخت خواستگاران برای رسیدن به قلعه کوهستانی شاهزاده خانم را کنار گذاشت و از قسمت دوم داستان شروع کرد که خواستگاران باید جواب معماها را بدهند. گوتزی، توراندوت را دختر امپراتور چین کرد و محل اتفاق داستان را به پکن برد. او در پیروی از روش خودش در مخلوط کردن افسانه‌های شرقی با کاراکترهای ایتالیایی، تمام کاراکترهای کم‌دیا دل‌آرته را به پکن برد تا بتوانند در صحنه چینی ظاهر شوند و در عین حال با مشخصات محل اصلی خود حرف بزنند. تارتالیا تبدیل شد به صدراعظم چین، بریگلا نقش رئیس غلامان سلطنتی را بعهده گرفت و تروفالدینو خواجه حرمسرای



در شروع نمایش صحنه دلخراش دروازه اصلی پکن را می بینیم که با سر خواستگاران شکست خورده ترین شده است. کاراکترهای خنده دار کم‌دیا دل‌آرته همراه شاهزاده سمرقند هستند که نتوانسته جواب معماها را بدهد و قرار است اعدام شود. بحث آنها در مورد مناسبترین جای دروازه برای سر اوست. در این جا شاهزاده خلف، پسر تیمور، وارد می شود. او پس از شکستی که از دشمنانش خورده مجبور شده با سرافکنندگی از مملکتش فرار کند. در برابر صحنه دردآوری از دروازه پکن، خلف با دیدن تابلویی از شاهزاده خانم توراندوت، دختر آتوم، امپراتور چین، که مال شاهزاده سمرقندی بوده، عاشق دلخسته او می شود.

براک، دوست خلف، تلاش می کند که شاهزاده را از خیال رسیدن به توراندوت منصرف کند. به او می گوید: «او زنی ست زیبا ولی بیرحم و همین قساوتش باعث غمهای فراوانی شده و اشکهای زیادی جاری کرده. زیبایی توراندوت هنرمندان زیادی را بسوی او جلب کرده و هیچ کدام نتوانسته اند این زیبایی را نشان دهند. ولی در زیر این صورت زیبا طبع خشنی نهفته است. او نسبت به جنس مرد دشمنی فراوانی دارد. بزرگترین شاهان دنیا خواسته اند به او برسند و نتیجه ای نگرفته اند. این تصویر را دور بینداز. این تصویر مسموم را از خودت دور کن. تو را به خدا بیشتر از این سم مهلک ننوش. پیش از این به این زوهای وحشی نگاه نکن.»

خلف [که در تمام مدت به تصویر نگاه می کند] جواب می دهد: «بیهوده مرا نترسان. چه صورت زیبا و روشنی. چه چشمان قشنگی. چه لبهای خندانسی. خوشا به حال آن مردی که بتواند صاحب چنین تصویر زیبا و دلپذیری باشد. آیا ممکن است من مالک او بشوم. [کمی تأمل کرده بعد با قاطعیت می گوید] براک، نام مرا به هیچ کس مگو. این جاست که باید بختم را بیازمایم. این زیباترین زنی ست که تا بحال بوده و این جا هم بزرگترین امپراتوری ست. با حل معماهای او یا برای همیشه خوشبخت خواهم شد و یا جانم را از دست داده از این بار گران خلاص خواهم شد. با یک ضربه می توانم خودم را از این بار خلاص کنم.»^۶

چهار پرده بعدی نشان دهنده روبرویی دراماتیک خلف و توراندوت است. توراندوت گوتزی یک کم‌دی تراژیک است در پنج پرده. بر خلاف متن «عشق سه نارنج» که فقط بصورت خلاصه داستان وجود دارد و تقریباً تمام دیالوگش بداهه پردازی ست، در توراندوت نقش همه بلقت نوشته شده است. کاراکترهای شناخته

شده تبدیل شده‌اند به بلندگوهای برای انواع اشارات طنزآمیز به اشخاص، رسوم و قراردادهای ونیز در آن زمان — یعنی درست به سبک روحوسی. توراندوت برای اولین بار در سال ۱۷۶۲ در تئاتر سان سالواتوره (San Salvadore) در ونیز توسط گـروه دوره گرد معروف آنتونیو ساچی (Antonio Sacchi)، که در کمدیا دل آرتنه تخصص داشتند» به روی صحنه آمد. این کار خون تازه‌ای بود که گوتزی به قالب کمدیا تزریق کرد. ضمناً از طریق این فورم جدید کمدیا، ادبیات ایرانی هم توانست اثر عمیقی در رومانتیک‌ها، بخصوص در آلمان، بگذارد. گوته که در سال ۱۷۸۶ این نمایش گوتزی را دیده بود مسحور توراندوت شد و بعدها از آن بعنوان «سرنوشت‌پایسی که به سبک فوق‌العاده‌ای درهم یافته شده» یاد کرد.^۷ نه تنها گوته، بلکه شلگل (Schlegel)، تیک (Tieck) و ای. تی. ا. هوفمن (E.T. A Hoffman) هم این داستان نبرد تمام نشدنی بین دو جنس مخالف را تحسین کردند — داستان مردانی که در تلاش خستگی ناپذیر بدنبال جنس مؤنث هستند و هر دو طالب پیروزی هستند. وقتی گوته و شیلر به فکر تأسیس تئاتر ملی آلمان در وایمار (Weimar) افتادند، توراندوت را هم جزو رپرتوار بهترین نمایشهای داخلی و خارجی انتخاب کردند. پوچینی متن اپرای معروف خود بنام توراندوت را از اقتباس آلمانی شیلر از نمایشنامه گوتزی گرفت. ولی قبل از پوچینی هم یک آهنگساز دیگر ایتالیایی به نام بوسونی (Busoni) سعی کرد در توراندوت و آرلکینو یک کمدیا دل آرتنه جدید بوجود بیاورد که در آن ماسک هم با درام اصلی و موزیک مخلوط می‌شد. در اپرای بوسونی از ماسک به روش سنتی آن استفاده می‌شود. پوچینی بیشتر تحت تأثیر علاقه به چین و آداب چینی بود و برای همین هم هست که پانتالونه، تارتالیا، بریگلا و تروفالدینوی گوتزی را تبدیل کرد به صدراعظم پنگ، پیشکارپانگ و آشپزباشی پونگ. با وصف این، تغییر بزرگتر را می‌توان در تصویری که پوچینی از توراندوت ارائه می‌دهد، دید، در آخر این داستان توراندوت بیشتر انسان است.

یکی از معروفترین مترجمین آلمانی و انگلیسی نظامی بنام ر. گلپکه (Dr. R. Gelpke) آن قدر اطمینان داشت توراندوت بر اساس کوشک سرخ هفت پیکر نظامی ست که در ترجمه این مثنوی از فارسی به انگلیسی که در سال ۱۹۷۶ تحت عنوان «داستان هفت شاهزاده خانم» (*The Story of the Seven Princesses*) چاپ شد، کوشک سرخ را به اسم «داستان معماهای توراندوت که روز سه شنبه توسط شاهزاده خانم روس گفته شد» معرفی می‌کند.

من شخصاً در مطالعه انتقال این داستان از خاورمیانه به ایتالیا، اول به محل زندگی

کارلو گوتزی توجه کردم، یعنی شهر ونیز. ونیز قرنهای متعددی یک جمهوری مستقل بود و از زمان مارکوپولو (Marco Polo) روابط محکم تجاری و سیاسی و فرهنگی با خاورمیانه داشت.

در سال ۱۵۵۷ چاپخانه ونیزی Tramezzino یک جلد افسانه‌های شرقی چاپ کرد تحت عنوان *Peregrinaggio di tre giovani figliuoli del re di Serendippo* («سفرها و ماجراهای سه پسر جوان پادشاه سراندیب»). در صفحه عنوان این کتاب نوشته شده که این متن توسط شخصی بنام کریستوفورو آرنو از فارسی به ایتالیایی ترجمه شده. معنی این اسم یعنی کریستوفر ارمنی.^۸ از مقدمه کوتاهی که آرنو بر این کتاب نوشته این طور می فهمیم که او از شهری بنام Tauris به ونیز آمده، که این بدون شک همان شهر تبریز است. او بعد از سه سال اقامت در ونیز تصمیم به نوشتن این کتاب گرفت تا به قول خودش دینی را که به مردم ونیز حس می کرد پس بدهد.

در عرض چهارصد سال گذشته کتاب *Peregrinaggio* اثر فراوانی در ادبیات جهان داشته است چون مقداری از افسانه‌ها و موتیفهای ادبی شرقی را وارد سنتهای اروپایی کرده است. حتی یک کتاب جدید و پرفروش بنام *The Name of The Rose* به قلم اومبرتو اکو (Umberto Eco) محتوی موتیفهای فراوانی از این کتاب است. ولی تا همین اواخر این کتاب اثری مجعول بشمار می آمد که توسط یک ایتالیایی ناشناس نوشته شده و به همین دلیل هم مورد استفاده محققین غربی و شرقی خاورمیانه قرار نمی گرفت. امروز هیچ شکی نداریم که کتاب *Peregrinaggio* اقتباسی ست آزاد به زبان ایتالیایی از کتاب هشت بهشت امیر خسرو دهلوی که توسط یک نویسنده ایرانی ارمنی نوشته شده، و چنان که می دانیم کتاب هشت بهشت هم از اعقاب مستقیم هفت پیکر است.^۹

Peregrinaggio داستان سه پسر پادشاه سراندیب است. این پادشاه پسرانش را بسیار دوست داشت و بهترین تحصیلات را برایشان فراهم کرد. وقتی این سه پسر درشان را تمام کردند پدر مجبورشان کرد برای مدتی از مملکت خود خارج شوند تا از راه استفاده عملی از دانشی که آموخته بودند به تجربه شان اضافه شود. این سه برادر به سرزمین شاه برامو رفتند — که بدون شک سرزمین ایران در زمان بهرام گور است. عقل و دانش این سه برادر باعث شد که احترام و علاقه بهرام نسبت به آنها جلب شود و اغلب آنها را به مأموریتهای مشکل در ممالک دیگر بفرستد.

این سه برادر بخصوص در حل معما مهارت فراوانی داشتند. بسیاری از موتیفهای

هفت پیکر در *Peregrinaggio* دیده می شود و بدون شک بر کارلو گوتزی اثر داشته است؛ ولی نمی توان *Peregrinaggio* را مدل مستقیم توراندوت گوتزی دانست. ما می دانیم که گوتزی با این کتاب آشنایی کامل داشته چون از موتیفهای داستانهای اول و پنجم این کتاب در نمایشنامه خود بنام *Li Re Cervo* (۱۷۶۲) استفاده کرده است. *Peregrinaggio* کتاب بسیار جالبی است و مستحق مطالعه بیشتری، ولی هنوز جواب سؤالی را که در اول این سخنرانی مطرح کردیم نداده است. داستانهای عوفی، نویسنده ایرانی قرن ۱۳ میلادی، ممکن است کلید پخش شدن این داستان در خاورمیانه و هند را دربر داشته باشد. اتوره روسی (Ettore Rossi) و فریتز مایر (Fritz Meier) در مقاله های خود در این زمینه به بسیاری داستانهای مشابه توراندوت در مجموعه های بدون نام و منتشر نشده فارسی و ترکی اشاره کرده اند.^{۱۰} ولی فعلاً فقط می دانیم که داستان نظامی از نظر قدمت و حیطة مقدم بر همه اینهاست.

بخش زبانها و ادبیات خاور نزدیک، دانشگاه نیویورک

پاورقیها:

۱ - جیاکومو پوچینی (Giacomo Puccini, 1858-1924, Simoni) در نوشتن این متن با آدامس (Adami) و سیمونی (Simoni) همکاری کرد. بهترین منبع برای مطالعه در زندگی و کارهای گوتزی عبارت است از *Useless Memoirs of Carlo Gozzi* ترجمه شده توسط ج. ا. ساینوندز (J.A. Symonds)، لندن، چاپ دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۲.

Carlo Gozzi, Opera del Conte Carlo Gozzi, Venezia, ۱۷۷۲.

————— *Turandot, Princess of China: A Chnoiserie in Three Acts, English version by Jethro Bithell, New York, 1913.*

————— *Opere, Teatro e Polemiche Teatrali, Milano, Rizzoli, 1962.*

۲ - گوتزی نمایشنامه «عشق سه نارنج» را «مشابهات دراماتیک مبتنی بر افسانه های کودکان» و «به صحن آوردن داستانهای مادر بزرگها» می نامد.

Carlo Gozzi, Useless Memoirs, New York, Toronto, 1962, p. 184 and p. 181.

این گفته نشان می دهد که گوتزی این داستان را مستقیماً از هزارویک شب نگرفته، بلکه از بچگی آن را بخاطر داشته است. از سالهای ۱۶۰۰، کتابی به زبان ناپلی حاوی افسانه های کودکان در گوشه های مختلف جهان وجود داشته است بنام *Pentameron*. در قرن هجدهم و نیز مرکز فعالیت های تئاتری در اروپا بود.

Useless Memoirs, p. 181. - ۳

۴ - هفت پیکر چهارمین و پیچیده ترین مثنوی رومانتیک خمه نظامی است. خمه در سال ۵۹۳ هجری برابر ۱۱۹۷ میلادی پایان یافت. قهرمان این مثنوی امپراطور ساسانی ورهران یا ورهرام پنجم است که از ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی حکومت کرد. او در تاریخ اسلامی و افسانه ها به نام بهرام گور معروف است.

۵ - نظامی گنجوی، هفت پیکر، بکوشش حسین پژمان بختیاری، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۵۱. در مصرع دوم از بیت دوم این شعر بنظر می آید که «ناف هفته مگر سه شنبه نبود» درست باشد.

John Louis Di Gaetani, *Carlo Gozzi, Translations of the Love of Three* - ۶

Oranges, Turandot, and the Snake Lady, New York, Westport, London, 1988, pp 48-49; 52-53.

Hedwig Rusack, *Gozzi in Germany: A Survey of the Rise and Decline of the Gozzi Vogue in Germany and Austria, with Especial Reference to the German Romanticists*, New York, 1930.

۸- در صفحه عنوان نوشته شده:

Peregrinaggio di tre giovani figliuoli del re di Serendippo; per opra di M. Christoforo Armeno dalla Persiana nell'Italiana lingua trapportato.

۹- امیر خسرو دهلوی (۱۲۵۳-۱۳۲۵ م.) همان الگوی اصلی مورد استفاده نظامی در هفت پیکر را انتخاب کرد. با این حال، آن را بطور آزاد عوض کرد و مطالب قدیمی را به شکل جدیدی عرضه نمود و چندین داستان قدیمی هندی الاصل را نیز به هشت بهشت (۷۰۱ هجری برابر ۱۳۰۲ م.) اضافه نمود. کریستوفر آرمون نیز به نوبه خود «با گرفتن مواد اصلی خویش از اشعار امیر خسرو، آنها را به آزادی مورد اقتباس قرار داد و تغییرات زیادی در آنها داد و مقدار زیادی هم از آنها را حذف کرد. بنابراین کار او را باید اقتباس بحساب آورد نه ترجمه واقعی» رجوع شود به:

Schuyler V. R. Camman

"Christopher the Armenian and the Three Princes of Serendip", *Comparative Literature Studies*, Vol. IV, No.3, p. 242.

۱۰-

Ettore Rossi, "La leggenda di Turandot," *Studi Orientali*, Roma, 1956, Vol.2, pp. 457-476.

F. Meier, "Turandot in Persian", *Zeitschrift der deutschen morgenlandischen Gesellschaft*, 1941, vol. XCV, pp. 1-27.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی